



- ۱۲} همانا بر عهده ما همان هدایت است.
- ۱۳} و همانا بازپسین و نخستین برای ماست.
- ۱۴} پس به آتشی که همی درگیرد و شراره زند شما را بیم دادیم.
- ۱۵} در نیاید و نسوزد در آن مگر تیره روزتر.
- ۱۶} آنکه تکذیب کرده و یکسره روی گردانده.
- ۱۷} و از آن زود کناره گیرد آن کس که پروا گیرنده تر است.
- ۱۸} همان که مال خود را می دهد تا پاکیزه شود و رشد یابد
- ۱۹} و برای کسی هیچ نعمتی نزد او نیست تا پاداش داده شود.
- ۲۰} مگر جو یایی روی پروردگار بر ترش.
- ۲۱} و به یقین چندی بعد خشنود می شود.
- ۱۲} إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ
- ۱۳} وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ
- ۱۴} فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ
- ۱۵} لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَىٰ
- ۱۶} الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ
- ۱۷} وَسَيَجْزِيهَا الْآتَىٰ
- ۱۸} الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ
- ۱۹} وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ
- ۲۰} إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ
- ۲۱} وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ

### شرح لغات:

تلظی، تلظی است که «تاء» آن برای تخفیف حذف شده: آتش افروخته و درگیر شود، زیانه کشد، مار از خشم به حرکت و جست و خیز آید.

ابتغاء: چیزی را خواستن، برای دریافتش جستجو کردن. افتعال، از بغی: طلب کردن، از حق عدول نمودن، بز کسی ستم روا داشتن.



«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ. وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ»: ان و لام قسم برای تأکید و تثبیت مطلب، و تقدم علينا و لنا، برای اختصاص است. علی، اشعار به تعهد و لام «لنا» اشعار به مالکیت و تصرف، ضمیرهای جمع «نا» اشعار به دخالت و سائط دارد: همانا بر عهده ما و نمایندگان و رسل ما هدایت است. زیرا پس از تکمیل آفرینش و بروز حیات و تنظیم غرایز و قوای زندگان، اگر نور هدایت غریزی و فطری تا عقلی و وحیی، در درون آنها، روشن نشود، همه جنبندگان در تاریکی می مانند و منقرض می شوند. بنابراین بقا و کمال زندگان که در نهایت خط تکامل واقع شده اند، مرهون هدایت می باشد. از این جهت و به قانون حکمت، بر خداوند هر گونه هدایت لازم است. هدایت غریزی به اندازه احتیاج و ساختمان عضوی، از آغاز ولادت همراه جانوران است. با این هدایت است که طریق تغذیه و تولید و دفع و جلب نفع و بسیاری از حوایج دیگر را به خوبی می شناسند، و از این که می توانند انتخاب کنند و تغییر جهت دهند و رفع مانع نمایند معلوم می شود که دارای اختیاری هستند، گرچه موضوعات و منافع و مضار و نتایج را کاملاً نتوانند تشخیص دهند. همین که این اختیار کامل تر شد، هدایت عقل فطری به سراغشان می آید، و به موازات قدرت تعقل، قدرت اختیار افزوده می شود، و در هر اندیشه و اختیاری، مطلب و موضوع دیگری پیش می آید، تا آنکه، حدود مطالب و آفاق مدرکات بازتر می گردد، و اختیار موضوعات و مطالب نیک و بد و خیر و شر، در حدود وسیع تر، از منافع فردی و گذرا، به نظر می آید، و در اختیار هر یک خود را مسئول می نگرد، و می کوشد که با اختیار و عمل خود، آینده اش را بسازد.

در این مرحله، و پس از هدایت غریزی و فطری، کوشش ها پراکنده و خطوط زندگی از هم جدا می شود: «إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ»، و دیوارهای حدود گذشته فرو می ریزد، و تردیدها و اختلافها و گمراهی ها پدید می آید.



در این مرتبه هدایتی برتر و لازم‌تر از هدایت غریزی و عقلی می‌یابد، تا در پرتو آن، هدایت‌های سابق کامل و قوای آن‌ها تنظیم شود، و موضوع‌ها و هدف‌ها و غایات، از هر جهت روشن گردد تا شخص مختار و مکلف هرچه خواست برگزیند، و در هر راهی که گزید پیش رود: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ» مفهوم تأکید و تقدیم ظرف در این آیه، این است که فقط همان هدایت (به قانون حکمت و عدل) بر خداوند و رسل او می‌باشد، اما اختیار و کوشش، به عهده انسان عاقل و مختار است. و پس از اختیار و عمل و کوشش، رسیدن به مقاصد و مطلوب‌ها، باز از قدرت و اراده‌گزیبنده و کوشنده خارج می‌شود، و در تصرف قوانین و نوامیس که همان اراده خداوند است درمی‌آید، چنان‌که پیش از مرحله متوسط عقل و اختیار، تدبیر و تصرف جهان یکسره از آن پروردگار است: «وَإِن لَّنَا لَلْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ» فقط در میان آخرت و اولی و این فاصله محدود است که موجودی سر برآورده و دارای اختیار و تصرف و رهبری گشته است.

گویا از این جهت که آخرت، بعد از هدایت، محصول اختیار و کوشش و مسیر کمال انسان است، در این آیه با لام تأکید آمده و بر اولی مقدم گشته: بی‌چون آخرت برای ما و به تصرف ماست، و اولی هم.

«تصرف ماست و اولی هم»

«فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى. لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى. الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى»: فاء «فانذرتکم» برای تفریع انذار بر هدایت مطلق است: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ». عدول به سوی خطاب، گویا از این جهت است که انسان پس از هدایت، به مقام والایی رسیده که شایسته خطاب خداوند گشته است.

ضمیر متکلم واحد، پس از ضمائر متکلم جمع «علینا، لنا» مشعر به این است که پس از هدایت عمومی که به وسیله قوای غریزی و فطری است، هدایت وحی و انذار، مخصوص خداوند است که به وسیله پیمبران و از زبان آن‌ها می‌رسد.



پس از اعلام هدایت مطلق، تذکر به خصوص انذار، گویا از این جهت است که کفر و گناه و انحراف از حق و صواب، بیش از آنکه در مسیر تمایلات و جواذب ریشه‌دار حیوانی است، عواقب نهایی آن‌ها هم برای انسان مجهول است. ولی عواقب حق و صواب چون راه فطرت است تا حدود بسیاری روشن می‌باشد. و همین‌که شخص از عواقب کفر و گناه آگاه شد، خود به سوی خیر و صلاح روی می‌آورد. بر مبنای همین علل نفسانی است که هدایت وحی و دعوت پیامبران نخست انذار است.

ناراً، نکره عظمت و ابهام این‌گونه آتش را می‌رساند. تلظی، صفت ناراً است، هیأت و لغت این فعل، افروختگی پی‌درپی و درگیری آن را می‌نمایاند: آتشی بس عظیم و ناشناخته که پیوسته فروزان‌تر می‌شود. از زیر خاکستر دنیا و نفوس دوزخی زبانه می‌کشد، و همه قوا و استعداد و سراسر وجود او را فرا می‌گیرد، نه فرو می‌نشیند و نه محدود می‌شود. در این آتش در نمی‌آید و ملازم آن نمی‌شود مگر شقی‌تر «اشقی».

می‌شود که این حصر راجع به آتش موصوفی باشد که پیوسته زبانه می‌کشد و شعله‌ورتر می‌گردد: در چنین آتشی جز اشقی در نمی‌آید.

اگر این حصر راجع به فعل «یصلی» باشد، از این جهت است که این فعل متضمن معنای درآمدن و جایگزین و ملازم شدن است: در این آتش وارد و جایگزین و ملازم نمی‌گردد مگر اشقی. چون کسانی که به این مرتبه از تیرگی تیره‌تر، و شقاوت سخت‌تر نرسیده‌اند، شاید که از آلودگی و شقاوت اولی خود توبه کنند و از کنار آتش برگردند. و اگر هم وارد شدند در آن جاودان نمانند.

وصف خاص و جامع اشقی چنین است: «الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّى» اگر مفعول و متعلق این دو فعل «كَذَّبَ وَ تَوَلَّى» اندازی باشد که از «انذرتکم» برمی‌آید، این

تکذیب و تولی باید پس از انذار و مخصوص به آن باشد. گویا همین تکذیب پس از انذار است که موجب شقاوت بیشتر می‌گردد. و اگر مورد تکذیب، الحسنی «وَكُذِّبَ بِالْحُسْنَى» باشد، اختصاص به انذار ندارد و مطلق است: اشقی کسی است که به هر حقیقت نیکو و بهتر و برتر تکذیب نموده و از آن روی‌گردانده است. به هر تقدیر این‌گونه تکذیب، منشأ تاریکی عقل و هرگونه تیرگی و شقاوت است.

«وَسَيَجْزِيهَا الْأَتَقَى. الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى»: از معنا و هیأت فعل مضارع مجهول «سیجنبها»، از باب تفعیل، و دلالت سین، چنین فهمیده می‌شود که اتقی به خودی خود و مانند دیگران در معرض آن آتش است، و این وصف و قدرت هرچه بیشتر تقوا «اتقی» است که او را نگاه و برکنار می‌دارد. چنان‌که در مقابل اتقی، اشقی در متن چنین آتش درمی‌آید. در بین این دو گروه متقابل، کسانی هستند که نه به حد شقاوت اشقی رسیده‌اند و نه به مقام تقوای اتقی. این‌ها به مقیاس جاذبه فرا آورنده تقوا، یا فرود برنده شقاوت، از سقوط یا توقف در دوزخ رها می‌گردند، یا در آن گرفتار عذاب می‌شوند.

«الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ»، وصف اتقی است، و اضافه مال به ضمیر راجع به اتقی، پیوستگی و علاقه به آن را می‌رساند. فعل «یتزکی» که اشاره به پذیرش و کشش دارد، حال یا مفعول‌له برای الذی است: اتقی چنان کسی است که مال خود را می‌دهد برای آنکه (یا در حالی که) پاکیزگی پذیرد و یکسر پاک گردد. چون تقوا صفت معنوی است، آنچه آن را می‌نمایاند و مشخص می‌سازد، بذل مال مورد علاقه و به دست آورده می‌باشد.

اثر نفسانی و اجتماعی بذل مال همین است که ریشه علاقه‌های مادی سست و کنده شود، تا محیط برای رشد مواهب انسانی پاک و آماده گردد، و همین معنای تزکیه است.



در مقابل اتقی، اشقی است که به آنچه باید تصدیق کند تکذیب می کند، و به جمع مال روی می آورد و در میان این گونه علاقه ها و وابستگی ها که گیرانه آتش است سقوط می نماید: «وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ...».

«وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى. وَلَسَوْفَ يَرْضَى»: و ما لاحد، باید تقریر «یؤتی»، یا عطف به آن، یا حال برای الذی باشد. من زائده، برای تأکید و تعمیم نعمت منفی، «تجزی» صفت «من نعمه» است: برای هیچ کس هیچ گونه نعمتی که مورد پاداش واقع شود نزد او نیست.

اگر، «و ما لأحد»، حال برای الذی باشد، مناسب تر است که فعل «تجزی» به معنای «لتجزی به»، و برای غایت باشد: با آنکه برای کسی هیچ گونه نعمتی نزد او نیست تا به وسیله مالی که می دهد آن نعمت پاداش داده شود. به هر صورت این آیه، مانند شرط منفی و مکمل برای اتیان مالی است که منشأ تزکیه می گردد. و با این شرط هرگونه سبب و انگیزه سابق و غیر خدایی را در این کار نفی می نماید. «الا ابتغاء...» استثناء منقطع از نعمه است، با این استثناء جز جستن وجه رب، هر امید و چشم داشتی نسبت به آینده نیز نفی شده است.

می شود که استثناء از مفهوم آیه و متصل باشد: هیچ منظوری و چشم داشتی در دادن مال ندارد، جز جستن وجه رب اعلای خود.

وجه رب مضاف و اعلی، تا به وسیله آثار و نشانه هایش شناخته نشود، نمی توان از آن پی جویی نمود، شاید همان انگیزه رحمت و عاطفه خیری که انسان را وادار به گذشت و روی آوردن به دیگران می نماید، و آثار اطمینان و دلخوشی که در بذل مال و خدمت روی می آورد، و عواطف و روی خوشی که از خلق نمودار می شود، از آثار و مقدمات روی آوردن وجه رب است. و همین، شخص اتقی را به پی جویی و دریافت بیشتر آن برمی انگیزد.



نظر به ترتیب این آیات، گذشت از مالی که محصول کوشش شخص است: «يُؤْتِي مَالَهُ» و بذل آن، شخص اتقی را پاکیزه می‌نماید، و برتر می‌آورد: «يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى». و با تزکیه و باز شدن دید ذهن، به سوی وجه رب روی می‌آورد، و وجه رب برای وی رخ می‌نماید و یکسره از سوای آن، روی می‌تابد: «وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى» تا وجه رب اعلی را بیابد: «إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى». و تا آن را درنیابد و به آن نپیوندد، آرام نگیرد و راضی نشود. دیر یا زود این کوشش و دهش، به مقصودش می‌رساند و عنایت ربوبیتش او را درمی‌یابد. و خشنودش می‌نماید. و لسوف یرضی.

آیات این سوره دارای طول یکسان و کوتاه است، و گاه به تناسب معانی و تفصیل و اجمال به اندازه یک کلمه بیش و کم شده است. اوزان آیات «مستفعل - فعل»، و فواصل آن‌ها «فُعَلَى» است. با چنین لحن و آهنگ مشدد و مخفف، معانی و مفاهیم آیات و مظاهر متقابل آن‌ها تصویر و نمایانده شده است.

مجموع آیات این سوره نموداری از اوضاع و مناظر دوگانه متقابل و متقارب و منشعب جهان و حیات است:

و اللیل - و النهار، یغشی - تجلّی، الذکر - الانثی، اعطی - بخل، اتقی - استغنی، صدق - کذب، لیسری - للعسری، الآخرة - الاولی، الاشقی - الأتقی، تلظی - یتزکی، وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى - وَ لَسَوْفَ يَرْضَى.

کلمات و اوزان فعلی و اسمی که به خصوص در این سوره آمده: عسری - تردی. تلظی. سیجنیها. الاشقی.

آبی از رسول اکرم ﷺ: کسی که این سوره را بخواند خداوند خداوند خشنودش گرداند، و از سختیش برهاند، و آسانی را برایش فراهم نماید.